

## کوششی در بازسازی اندیشه ابوالعباس ایرانشهری

با تمامی تُنک مایگی ما نسبت به زندگی و اندیشهٔ ابوالعباس محمد بن محمد ایرانشهری نیشابوری و با انتباه به همان مدارک ناچیزی که دربارهٔ او باقی مانده است، او به نحو علی الاطلاق نخستین فیلسوف ایرانی در قرون اولیهٔ غلبهٔ اسلام بر سرزمین ماست. با توجه به گرایش ایرانشهری به قدمت هیولی، از این بابت نیز که او بنیادگذار جریان فکری ای گردید که در تاریخ فلسفهٔ اسلامی به پیدایی همهٔ گونه‌های خردگرایی انجامید و از این منظر آموزگار با واسطه و بیواسطهٔ فرزاندگانی چون محمد بن زکریای رازی، عیسی وراق، و ابن راوندی ست از جایگاه بلندی برخوردار است. ناصر خسرو که یکی از دو مرجع اساسی و در عین حال موثق دربارهٔ ایرانشهری و اصحاب هیولی به طور کلی ست در این باره تصریح می‌کند:

اصحاب هیولی چون ایرانشهری و محمد بن زکریای رازی و جز ایشان گفتند که هیولی جوهری قدیم است و محمد بن زکریا پنج قدیم ثابت کرده است یکی هیولی، دو دیگر زمان و سدیگر مکان و چهارم نفس و پنجم باری سبحانه.<sup>۱</sup>

اقوال ناصر خسرو، ابوریحان بیرونی و ابوالمعالی محمد بن الحسینی العلوی صاحب بیان الادیان حاکی از این واقعیت است که ایرانشهری به عنوان فیلسوفی جامع الاطراف به معنای سنتی کلمه، در فلسفه و کلام، نجوم و علوم فلکی، قوم‌شناسی و تاریخ ادیان و اقوال

ملل دستی چیره داشته است تا بدان حد که آرای او به وجهی مثبت از سوی دو فرزانه ایرانی، یعنی ابوریحان بیرونی و ناصر خسرو قبادیانی تلقی شده است. درحالی که ابوریحان از او به عنوان:

تنها کسی که در نقل اقوال و عقاید بهبود و نصاری و حکایت آنچه در تورات و انجیل آمده است از راه راست منحرف نشده است و در ذکر مانویان اخباری که در کتابهای ایشان راجع به پیروان ادیان منقرض شده یافته است به کمال و بی غرض و مرض سخن گفته است یاد می کند، ناصر خسرو نیز از او چون فرزانه ای که:

هادی مردم به دین حق و شناخت توحید است،<sup>۳</sup>

نام می برد. ابوریحان بیرونی صراحت و بی غرضی ایرانشهری را به این خصیصه او نسبت می دهد که او

به هیچ یک از ادیان بستگی نداشت، بلکه منفرد بود به دینی که خود او اختراع کرده بود و مردم را بدان دعوت می نمود.<sup>۴</sup>

در باب این که ماهیت دینی که ایرانشهری خود اختراع کرده بود و بدان دعوت می کرده است چگونه بوده است نه بیرونی و نه ناصر خسرو اشاره ای به عمل نمی آورند. تنها مرجعی که در این باره به اجمال سخن می گوید ابوالمعالی محمد بن الحسینی العلوی در اثر خود بیان الادیان است. وی در این باره می نویسد:

این مرد، محمد بن محمد الایرانشهری بود و دعوت نبوت کرد در عجم و چیزی جمع کرد به پارسی و گفت این وحی است که به من آمده است به جای قرآن به زبان فرشته ای که نام او «هستی» است، همچنان که حضرت محمد رسول عرب بود من رسول عجم و به این آیت حجت کرد که قوله تعالی «و اسئل من ارسلنا» و گفت این پیوسته بوده است و «سلمان من ارسلنا» یعنی سلمان فارسی رسول بوده، حسد کردند و آن پیوستگی ببردند و مذهب او [ایرانشهری] آن بود که همه شریعتها یکی بیش نیست و این همه خلافها قوم و امتان پیغمبر بیرون آوردند به غرض خود. و چندین کتاب و رسالت به تازی و پارسی تصنیف کرد و بعضی مردم با او یار شدند و آخر هلاک شد.<sup>۵</sup>

با همه این احوال آنچه که به طور مشخص و به وجه بیواسطه از منابع موجود بر می آید و با توجه به رؤیت کسوف شمسی که در ۲۹ ماه رمضان از سال ۲۵۹ هجری مطابق روز تیر از ماه تیر ۲۴۲ یزدگردی اتفاق افتاد و بیرونی این روایت را به ایرانشهری و در نیشابور نسبت داده است و تأییدی که از این مطلب توسط قطب الدین شیرازی در اختیارات مظفری به عمل آمده است، می توان یقین کرد که ایرانشهری در نیمه دوم قرن سوم هجری می زیسته است.

ناصر خسرو دو کتاب به نامهای «جلیل» [دلیل] و «اثیر» به او نسبت می‌دهد و باقید «جز آنها» معلوم می‌شود که ایرانشهری آثار دیگری نیز داشته که ناصر خسرو می‌شناخته است. چنان می‌نماید که ساختار تفکر فلسفی و علمی و دینی ایرانشهری به مقدار معتنا بهی از تفکر یونانی و خاصه ارسطو و مذاهب و فلسفه‌های هندی و مانوی و تعالیم زرتشتی زروانی متأثر بوده است. توضیح او از پاره‌ای تعالیم رسمی و عقاید عامه زرتشتی که ابوریحان نقل می‌کند و ذکر این قول که ایرانشهری «گفته است که خداوند در روز نوروز و مهرگان از نور و ظلمت پیمان گرفت»<sup>۶</sup> به خوبی مؤید این نکته است.

قراءت تأویلی ایرانیان از رویدادها که ایرانشهری ضمن نقل عقیده‌ای آن را تصریح می‌کند و ابوریحان بیرونی نیز در توضیح از آن مطالبی می‌نویسد نشان می‌دهد که ایرانشهری تا چه‌ما‌یه در ثبت عقاید عامه ایرانیان کوشیده است. به روایت از ابوریحان بیرونی، ایرانشهری گفته است که:

از علمای ارمنستان شنیدم که می‌گفتند چون بامداد روز روباه بیاید ابرکوه بزرگ در میان زمین درونی و زمین بیرونی قوج سفیدی دیده شود که در تمامی سال جز در چنین وقتی مشهود نمی‌افتد، آن‌هم در همین روز و اهل آن ناحیه از آن دلیلی بر تنگسالی و فراوانی می‌گیرند، بدین نحو که اگر قوج بانگ کند نشان فراخی سال است و اگر بانگ نکند دلیل تنگی سال. عجم در بامداد روز روباه [مراد روز بهار جشن است در آذرماه که می‌گفتند در آن روز خراسانخره یعنی روباه‌های پرنده ظاهر شدند که در عهد کیان نشانه سعادت ایشان بود] نکه کردن به ابر را میمون می‌دانستند و از پاک‌ی یا تیرگی یا نازکی یا انبوهی آن استدلال به خوشی یا زشتی یا فراوانی یا خشکی سال می‌نمودند.<sup>۷</sup>

بیرونی ضمن اشاره به توضیح ایرانشهری درباره چگونگی رؤیت کسوف به این عبارت

که:

جرم ماه وسط جرم خورشید فرار گرفت و نور قطعه باقی مانده خورشید که منکسف بود در گرد آن مستدیر گشت و از این جا روشن شد که قطر خورشید در منظر ما نیز از اندازه قطر ماه افزونتر است.<sup>۸</sup>

ایرانشهری را از تتبع کنندگان دقیق می‌شناسد. بیرونی ضمن نقل اقوال ایرانشهری درباره ارباب دیانات از یهود و هند و مانویان و جز آنها و چنان که گفتم، تأکید بر دقت نظر او، در مقام ذکر قول او در باب شمنیه به اهمال او در بیان واقع تصریح می‌کند و می‌نویسد: این مطلبی که می‌خواهم نقل کنم مربوط به عقاید شمنیان، مستقیماً از قول خودشان نیست بلکه به واسطه ایرانشهری است، هر چند که گمان می‌کنم این منقولات از روی تتبع نیست و یا از قول

کسی ست که تتبع نداشته است.<sup>۱</sup>

بیرونی در موضع دیگری، ابویحیی محمد بن شداد بن عیسی المسمی معروف به زرقان را که ایرانشهری اطلاعات خود درباره شمنیه را از کتاب او ردّ علی القائلین بقدم الهیولی نقل کرده است مرجع نادرستی آن اطلاعات می شناساند. آنچه در این میان شایان اهمیت است این که بیرونی با قید عدم دقت و صحت اطلاعات از نقل اقوال ایرانشهری درباره شمنیه منصرف نشده و در دو موضع دیگر نیز به آنها اشاره می کند. نخستین موضع به عقیده شمنیان درباره کوهی به نام «میرو» مربوط می شود که بنا به قول ایرانشهری شمنیها را عقیده بر آن بوده است که:

کوه «میرو» میان چهار عالم است در جهات چهارگانه. پایه آن مربع است و بالای آن گرد. طول آن هشتاد هزار «جوژن» است و یک نیمه آن به آسمان بررفته و نیمه دیگرش به زمین فرو رفته است و جانب جنوبی آن که به سمت عالم ماست از یاقوت آسمانی گون است و این است سبب سبزی آسمان که به نظر ما می آید و باقی اطراف آن از یاقوت سرخ و زرد و سفید است.<sup>۲</sup>

بیرونی در موضع دیگری قولی دیگر درباره شمنیها را بنا به روایت ایرانشهری و باز هم درباره کوه میرو می آورد. آن روایت چنین است که:

در اطراف این کوه چهار دنیا است که به نوبت آبادی و خرابی به آنها روی می آورد. خرابی آنها به سبب استیلای آتش است بر هر یک از آنها در موقع طلوع آفتابی پس از آفتابی تا هفت بار که هر بار آب چشمه ها خشک می شود و آتش افروخته راه به درون آن می یابد. و آباد گشتن هر یک به علت بیرون رفتن خورشید است از آن و داخل شدن به عالم دیگر و بعد از آن که آفتاب خارج شد بادی نیرومند در آن دنیا می وزد و ابرها را با خود می برد و باران می بارد تا دریایی گردد و از کف آن صدفی متولد شود که ارواح بدان پیوندند و پس از فرو رفتن آب از آن انسان به وجود آید و کسانی از ایشان هستند که گمان می کنند در این عالم انسانی از دنیای دیگر فرو می افتد و از تنهایی خود دچار وحشت می شود و از اندیشه او زوجی برای وی به وجود می آید و نسل از آن دو آغاز می گردد.<sup>۳</sup>

در مجموع میراث فکری مجمل و پراکنده ایرانشهری، تفکر فلسفی عموماً و رأی او در پاره ای مسائل مربوط به الهیات و کلام و از جمله مقولات هیولی و زمان و مکان و ماده و صنع و اصل قدمت واجد اهمیتی بیشتر است. چنان که بیشتر اشاره کردم ایرانشهری را استاد اصحاب قدمت هیولی نوشته اند. بدو ذکر این نکته ضروری ست که اصحاب هیولی به آن کسانی اطلاق می شده است که عقیده به قدم عالم داشته اند. ناصر خسرو میان «دهریان» و «اصحاب هیولی» فرق قائل شده به این که فرقه اول ابداع و خلق را منکرند و گویند عالم

مصنوع نیست بلکه قدیم است. ولی فرقه دوم گویند هیولی یعنی ماده نخستین عالم قدیم است و صورتش مبدع و به همین اعتبار است که او ایرانشهری را که گفته است هیولی جوهری قدیم است از صحابه هیولی به شمار آورده است. حتی اگر تنها با توجه به همین مقوله درباره ایرانشهری به قضاوت مبادرت ورزیم با قطع و یقین می توان او را در ردیف دانشمندان همزمان خود که به تألیف کتاب در موضوع «مقالات» پرداخته اند، درآورد و شاید ارزش و اعتبار علمی او بیش از زرقان و ابو عیسی و راق و حسن بن موسی نوبختی و ابوالقاسم کعبی بوده است.<sup>۱۲</sup>

ایرانشهری هیولی گرایی خود را ضمن پاسخ به چگونگی استقلال وجودی و عدم وابستگی سه اصل یعنی ماده، مکان، و زمان به خداوند تصریح می کند و آنچه در این باره بیان می کند به راستی درخشان است هر چند بنا به توضیح پینس (Pines) کمیابی اطلاعات درباره تفصیل نظر ایرانشهری امکان هر نوع تفسیری را دشوار می سازد. او در توضیح مجمل از مسأله قدمت سه اصل پیش گفته بر آن است که:

زمان و دهر و مدت نامهایی است که معنی آن از یک جوهر است و زمان دلیل علم خدای است چنان که مکان دلیل قدرت خدای است و حرکت دلیل فعل خدای است و جسم دلیل قوت خدای است و هر یکی از این چهار بی نهایت و قدیم است.<sup>۱۳</sup>

چنان که ناگفته روشن است در آنچه نقل شد «جسم» تا حدود زیادی با «ماده» معادل گرفته شده است و به هر حال آموزه وجود بالفعل ماده تا حد زیادی تمایز بین «جسم» و «ماده» را منتفی می سازد. علاوه بر این قول ایرانشهری در قدمت زمان به خوبی یادآور نظر زرتشتی گری زروانی است آن جا که تصریح می شود:

زروان بیکران عاری از پیری و مرگ و درد و تباهی و فساد و آفت است و تا ابد هیچ کس نمی تواند او را بستاند.<sup>۱۴</sup> و: سپهر را از زمان آفرید که تن زروان درنگ خدای [قدیم] است.<sup>۱۵</sup>

ایرانشهری ضمن بیان دیگری اطلاعات روشنتری درباره قدمت سه اصل زمان و مکان و ماده ارائه می دهد و می گوید:

مکان قدرت ظاهری خدای است، قدرت خدای آن باشد که مقدورات اندر او باشد و مقدورات این اجسام مصور است که اندر مکان است و چون اجسام مصور که مقدورات است از مکان بیرون نیست، درست شد که خلأ یعنی مکان مطلق قدرت خدای است، قدرتی ظاهر که همه مقدورات در اویند.<sup>۱۶</sup>

پینس به درستی توضیح می دهد که با توجه به مضمون قطعه نقل شده به خوبی می توان سهم ایرانشهری را در ذکر نظریه خود در باب صفات خداوند، یعنی یکی از مسائل عمده

الهیات و علم کلام اسلامی دریافت.<sup>۱۷</sup> طرفه آن که ناصر خسرو نیز ضمن نقل کلام ایرانشهری تصریح می کند که ایرانشهری «مر معنیهای فلسفی را به الفاظ دینی عبارت کرده است اندر کتاب «جلیل» و کتاب «اثیر» و جز آن، و مردم را به دین حق و شناخت توحید بعث کرده است.<sup>۱۸</sup> گفتنی ست که همین خصوصیت سبب شده است تا ناصر خسرو، خلاف رویکرد خصمانه ای که نسبت به زکریان رازی اعمال کرده است، با ایرانشهری از در سازگاری و احترام بر آید و از او به عنوان حکیمی که «محمد زکریای رازی قولهایش را به الفاظ زشت ملحدانه بازگفته است و معنیهای استاد و مقدم خویش را اندر این معانی به عبارتهای موحش و مستنکر بگزارده است»<sup>۱۹</sup> یاد کند.

در این فرصت طرح این پرسش ضروری ست که با ابتناء بر تعبیر ایرانشهری از سه اصل قدیم و خاصه هیولی به عنوان صفات، رابطه این صفات الهی را با خداوند از یک سو و با جهان اشیاء و مخلوق از سوی دیگر چگونه می توان توجیه کرد؟ تنها مفر دریافت این معنی عجاله این است که کلمه «ظاهر» در عبارتی نظیر «قدرت ظاهره» را متوجه نظریه «تجلی» تلقی کنیم. طرفه آن که گرایش خدا باورانه ایرانشهری را قطعه ای از زادالمسافرین ناصر خسرو تائید می کند که در چهارچوب بیانی منطقی بر سر اثبات هر دو مقوله صنع و قدمت کوشیده است. بنا به روایت ناصر خسرو ایرانشهری بر آن بود که:

ایزد تعالی همیشه صانع بود و وقتی نبود که او را صنع نبود تا از حال بی صنعی به حال صنع آمد و حالش بگشت و چون واجب است که همیشه صانع بود، واجب آمد که آنچه صنع بر او پدید آمد، قدیم باشد و صنع او بر هیولی پدید آینده است. پس هیولی قدیم است و هیولی دلیل قدرت ظاهر خدای است و چون مر هیولی را از مکان چاره نیست و هیولی قدیم است واجب آید که مکان قدیم باشد.<sup>۲۰</sup>

محتوای این قطعه و البته اقوال دیگر ایرانشهری دا یر بر قدمت سه اصل، به خوبی یادآور آموزه آفرینش در نحله زروانی زرتشتی ست. زاد اسپرم موبد بزرگ سیرجان که «گزیده های» او نمونه درخشانی از الهیات زرتشتی زروانی ست که زمان بیکرانه را بالاترین تجسم و اصلی مستقل از اهورا مزدا می شناخت، آموزه زروانی آفرینش زروان یا زمان بیکرانه را اصلی قرار می دهد که از آن نور و ظلمت صادر می شود. جز این یسنا خود به طوری سنگین به تقدیس زمان و مکان می پردازد. علاوه بر آنچه گفتیم در آن آموزه، ماهیت الهی خود مرکب از اهرمزد و فضا [مکان] و زمان است. این عوامل به اضافه دین جوهره های چهارگانه خدا را می سازند و از این چهار به ویژه مکان و زمان همیشه وجود داشته اند.<sup>۲۱</sup> همه این موارد مجالی برای شک باقی نمی گذارد که ایرانشهری اگر چه از

بابت قبول خداوند و نظریهٔ صنع می‌تواند فیلسوفی خدا باور تلقی شود، اما از باب اقوال او در باب قدمت مادهٔ اولیه عالم، زمان و مکان مشمول گرایش زندیقی و دهری و لذا ماد یگرایی فلسفی از نوع زروانیگری ست. قطعی به نظر می‌رسد که به هنگام هجوم افکار هندی-یونانی به درون زردشتیگری عهد ساسانی، زروان تقریباً به عنوان زمان-مکان بیکرانه باید به طوری گریزناپذیر با مفاهیم مجرد تری از زمان-مکان بیکرانه به عنوان مادهٔ نخستین و منبع نهایی تمامی چیزها یکی شده باشد و این همان تفکری ست که ایرانیان از هند و به خصوص نحله‌های ماتریالیستی چارواکه و لوکایاتا اخذ کردند و آن را با مفاهیم کلیدی ارسطویی پیرامون ماده و صورت در هم آمیختند و قرن سوم هجری دوران تأثیر و تأثر از آن قرار گرفت.<sup>۲۲</sup>

آنچه که در هر پی‌گشت و تفسیر دربارهٔ آراء ایرانشهری به ویژه در زمینهٔ قدمت هیولی و مقولات زمان و مکان و ماده نباید از نظر دور داشت، جدایی تلقی او با رویکرد زکریای رازی در همین موارد است. چنین بذل توجهی به ویژه از آن جا که زکریای رازی را شاگرد و ادامه دهندهٔ فلسفهٔ ایرانشهری نوشته‌اند از اهمیت خاصی برخوردار است.<sup>۲۳</sup>

پیشتر به اشاره گفتیم که ایرانشهری چهار اصل قدیم را چون صفات خداوند تلقی می‌کند. این قول با همه دشواریهایش از قابلیت سازگاری با این حکم اسلامی که خدا علت صرف همهٔ آن چیزهایی ست که موجودند، برخوردار است و این در حالی ست که رای رازی در این باب تا حد زیادی افراطی ست. از لحاظ رازی، ایجاد جهان و تحولش به انهدام نهایی، نتیجهٔ یک نمایش کیهانی ست: نمایشی که ضمن آن پنج اصل متقابلاً مستقل، یعنی آفریننده، نفس، ماده، زمان، و مکان هر یک به مثابه عوامل خاص خود عمل می‌کنند. به این اعتبار به روشنی می‌توان تفاوت نظر او را با ایرانشهری ترسیم کرد. ایرانشهری و زکریا رازی هر دو هیولی را جوهری قدیم می‌خوانده‌اند. لیکن ایرانشهری قدم هیولی را منافی با ابداع نمی‌شمرده است و تنها آن را با قدم صانع و قدم مکان ملازم می‌دانسته است. اما رازی قول به قدم هیولی را مستلزم قول به نفی ابداع که لازمه خلق از عدم باشد تلقی می‌کرده است. علاوه بر این، او در قول به قدمای خمسه، هر چند به وجود صانع اقرار می‌کند، مع الوصف رأی او در فلسفه یک تفسیر مادی صرف است که مخصوصاً اسمعیلیه از جمله ناصر خسرو و ابوحاتم رازی آن را به شدت نقد و نقض کرده‌اند.

تفاوت رأی ایرانشهری و زکریای رازی دربارهٔ قدمت ماده نیز از موارد مهم قابل اشاره است. در حالی که استدلال ایرانشهری بر قدمت عمل آفرینندگی خداوند مبتنی ست که متضمن قدمت وجود همهٔ آنچه موجود و از آن جمله ماده است، صورت بندی رازی از مسأله

نه تنها با آموزه آفرینش عالم در زمان متناقض نیست بلکه چنین آموزه ای را تأیید نیز می کند. بحث تفصیلی درباره اندیشه و فلسفه ایران شهری تا زمانی که منابع جدیدی کشف و بازیافته نشده ناممکن است. مع الوصف همین اطلاعات مجمل نیز این امکان را فراهم می آورد که نام او در سر فصل هر تاریخ فلسفه ایرانی-اسلامی قرار گیرد.

سالت لیک سیتی، یوتا

۱۰ نوامبر ۲۰۰۰

### پانویسها:

- ۱- ناصر خسرو. زادالمسافرین. چاپ و تصحیح محمد بذل الرحمن. انتشارات کویانی برلین و کتابفروشی محمودی تهران. ص ۷۳.
- ۲- ابوریحان بیرونی. تحقیق ماللهند. چاپ حیدر آباد. ص ۴.
- ۳- ناصر خسرو. همان، ص ۹۸.
- ۴- ابوریحان بیرونی. همان، ص ۴.
- ۵- ابوالعالی محمد بی الحسینی العلوی. بیان الادیان. چاپ هاشم رضی. ص ۶۷.
- ۶- ابوریحان بیرونی. آثار الباقیه. ترجمه اکبر دانا سرشت. چاپ ابن سینا ص ۲۲۲.
- ۷- دیده شود ابوریحان بیرونی. آثار الباقیه، ص ۲۲۲؛ قانون مسعودی از همو، ج اول، ص ۲۶۴؛ مجتبی مینوی. نقد حال، چاپ خوارزمی، ص ۳۴.
- ۸- ابوریحان بیرونی. قانون مسعودی. ج ۲، ص ۶۳۲ و دکتر علی اصغر حلبی، تاریخ فلسفه در اسلام و جهان اسلامی. انتشارات اساطیر، ص ۱۳۷.
- ۹- بیرونی. تحقیق ماللهند، ص ۲۰۶.
- ۱۰- بیرونی. تحقیق ماللهند، ص ۲۰۶.
- ۱۱- بیرونی. همان، ص ۲۷۶؛ مجتبی مینوی. نقد حال. چاپ خوارزمی ص ۳۳-۳۴.
- ۱۲- دکتر مهدی محقق. فیلسوف ری. نشر نی، ص ۷۹/۱۸.
- ۱۳- ناصر خسرو. زادالمسافرین. ص ۱۱۰.
- ۱۴- مینوی خرد. ترجمه احمد تفضلی. انتشارات طوس، ص ۲۲.
- ۱۵- فرنیغ دادگی. بندهش. مهرداد بهار. چاپ توس، ص ۴۸.
- ۱۶- ناصر خسرو. زادالمسافرین. ص ۹۸.
- ۱۷- دیده شود:

Shlomo Pines, *Studies in Islamic Atomism*. Magnes Press, The Hebrew University, Jerusalem. 1997, p. 66

- ۱۸- ناصر خسرو. زادالمسافرین. ص ۹۸.
- ۱۹- ناصر خسرو. زادالمسافرین. ص ۹۸.
- ۲۰- همان. ص ۱۰۲.
- ۲۱- برای اطلاعات تفصیلی درباره الهیات زرتشتیگری زروانی دیده شود: آر. سی. زنز. طلوع و غروب زردشتیگری. ترجمه دکتر تیمور قادری. چاپ انتشارات فکر روز.
- ۲۲- آر. سی. زنز. به تفصیل درباره ماتریالیسم و زندگه زروانیگری در دو اثر مهم خود بحث کرده است دیده شود. طلوع و غروب زردشتیگری و زروان: معمای زرتشتی. ترجمه دکتر تیمور قادری.



۲۳- در باب معلمین رازی لازم به توضیح است که علی بن ربن الطبری را معلم او در طب نوشته اند که استاد فقید دکتر ذبیح الله صفا به دلایلی آن را نادرست می داند. ابن الندیم گفته است مردی معروف به البلخی که در بلاد مختلف می گشت استاد رازی در فلسفه بوده و مدعی ست که کتبی را در علوم مختلف به خط او دیده است و در عهد او آثار بلخی در خراسان شدت فراوان داشته است. ناصر خسرو سمت استادی رازی را در فلسفه به ایرانشهری داده است. کسانی نیز البلخی را همان ایرانشهری نوشته اند که دکتر مهدی محقق ضمن توضیحاتی آن را نادرست تلقی کرده اند. دیده شود: دکتر ذبیح الله صفا. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. ص ۱۶۶؛ دکتر مهدی محقق. بیست گفتار، ص ۳۲۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی